

نقدی بر احادیث و قصص مثنوی

(تأثیر فرهنگ و ادب ایران قبل از اسلام در مثنوی)

* وحید سبزیان پور.

** صدیقه رضایی - سمیره خسروی.

چکیده

از آفتهای بزرگ در شرح و تحلیل متون ادب فارسی به ویژه مثنوی جلال‌الدین بلخی، استناد بسیار به امثال و اشعار عربی و بی‌توجهی به فرهنگ و ادب باستانی ایرانیان است. کافی است نگاهی به فهرست اشعار و امثال عربی مربوط به شرحهای مثنوی بیندازیم تا حضور سنگین آنها را دریابیم. در این میان چیزی که مورد غفلت قرار گرفته، اندیشه و فرهنگ ایران باستان است که بدبختانه جایگاه مناسبی در شرح متون ادب فارسی ندارد. با آنکه بخش عمده آثار پهلوی و ایرانی از دست رفته ولی در متون ادب عربی، درباره ایرانیان و فرهنگ باستانی این مرز و بوم آنقدر مطلب به شکل پراکنده ولی متنوع و غنی وجود دارد که می‌تواند جای خالی متون پهلوی از میان رفته را پر کند و می‌توان ادعا کرد که مهمترین منبع فرهنگ ایران باستان منابع عربی است.

در این مقاله نشان می‌دهیم که نه تنها سرچشمه بسیاری از مضامین حکمی مثنوی عربی نیست بلکه بسیاری از این مضامین ایرانی است و این ادب عربی است که وامدار زبان و ادب ایران باستان است و لازم است ادیبان و صاحب‌نظران ما به این رویکرد توجه لازم میدول نمایند. سبب انجام این پژوهش، تأثیر فراوان دو کتاب/احادیث مثنوی و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی در پژوهشهای مربوط به مثنوی است.

کلیدواژه‌ها: حکمت، مثنوی، مولوی، فرهنگ ایران باستان، فرهنگ عربی.

مقدمه

از دیرباز برخی صاحب‌نظران معتقد بوده‌اند که شاعران و گویندگان ایرانی در مضامین خود وامدار شاعران عرب به‌ویژه متنبی هستند. چنان‌که رشید و طواط مؤلف *حدائق السحر* گوید: در اقتباس معارف و دقایق و متانت، جمیع شعراء اسلامیة عیال متنبی‌اند (نقل از دولت‌شاه ۱۳۳۸: ۲۱). دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۳۸: ۱۷) بلاغت و فصاحت را حق مسلم عربها می‌داند: «اشتباه نیست در آنکه فصاحت و بلاغت حق اعرابست و اهل عجم در این قسم متابع عربند». به نظر می‌رسد پس از انتشار کتاب *سعدی و متنبی*^۱ این فکر بر صاحب‌نظران ادب فارسی قوت بیشتری یافت که ادب فارسی ریزه‌خوار و در یوزه‌گر ادب عربی است.^۲ کافی است به شرح و تعلیق بر منابع ادب فارسی و فهرست امثال و حکم عربی آنها نگاهی بیندازیم. برای مثال مهدی محقق در مقاله‌ای که در سال ۱۳۴۰ در *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران* در ۶۰ صفحه با ۶ صفحه مقدمه به چاپ رسانده، حدود ۲۴۰ مضمون مشترک را بدون شرح و توضیح، بین اشعار ناصر خسرو و مضامین عربی نشان داده است.^۳

۱. حسینعلی محفوظ، دانشجوی عراقی در سال ۱۳۳۶، پایان‌نامه دکتری ادبیات فارسی خود را با نام «متنبی و سعدی» دفاع کرد و شواهد قابل توجهی از اخذ و اقتباس سعدی از متنبی ارائه کرد، این پایان‌نامه با بازتابهای متفاوتی روبرو شد و با همین نام به چاپ رسید.
۲. در منابع عربی اعترافهایی از صاحب‌نظران عرب درباره حکمت ایرانیان دیده می‌شود که جای تأمل بسیار دارد. از جمله جاحظ پندهای بزرگمهر و عهد اردشیر و رسایل عبدالحمید و آداب ابن‌مقفع را برتر از پندهای عرب می‌داند (جاحظ ۱۳۴۴: ۴۲) و فرهنگ عربی را در مقابل فرهنگ ایرانی ناچیز می‌داند: «اگر حکمت عرب به زبانی دیگر برگردانده شود، در معانی آن چیزی نخواهند یافت که عجم آنها را در کتابهایی که برای زندگی و تدبیرها و حکمت‌هایشان پرداخته‌اند ذکر نکرده باشد» (جاحظ ۱۹۹۶: ۷۵/۱). ابن‌طیفور (۱۹۰۸: ۱۵۷) در کتاب بغداد از ابوعمرو عتایی یاد می‌کند که از کتابهای فارسی که در کتابخانه‌های مرو و نیشابور بوده استنساخ می‌کرده و وقتی از او پرسیده می‌شود که چرا این کتب را می‌نویسی؟ پاسخ می‌دهد: «هل المعانی إلا فی لغة العجم والبلاغة، اللغة لنا والمعانی لهم» آیا معانی و بلاغت جز در زبان فارسی است؟ زبان از ماست و معانی از ایشان است. همچنین (نک: محقق ۱۳۶۶: ۱۷۹).
۳. استاد در مقدمه این مقاله به صراحت به تأثیر اندیشه‌های ایرانی در ادب عربی اقرار کرده است، فقط به هشت مضمون ایرانی در این ابیات اشاره کرده است. «اما درباره امثال و اشعار عرب نمی‌توان به آسانی حکم کرد که ناصر خسرو از آن اقتباس کرده زیرا بسیاری از مضامین که ناصر خسرو در اشعار خود آورده و مشابه آن در امثال و اشعار عرب موجود بوده و در این مقاله هم یاد شده ما پس از تفحص درمی‌یابیم که گویندگان عرب خود از منبع ثالثی اخذ کرده‌اند و اگر دنباله بسیاری از مضامین و امثال و

خزائلی (۱۳۶۳: ۳۸۷-۴۰۷) در شرح بوستان با استناد به ۵۰ روایت، ۳۹ بیت و ۲۰ مثل عربی همان راهی را رفته است که محفوظ عراقی رفته بود.^۴ یوسفی در شرح گلستان (۱۳۸۱: ۸۰۰) و در شرح بوستان (۱۳۶۸: ۵۴۶) به ترتیب با نقل ۸۲ و ۸۴ مورد از شواهد کتاب سعدی و متنبی دیدگاههای حسینعلی محفوظ را مورد تأیید قرار داده است.^۵ دامادی در چاپ دوم کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی مدعی است که ۱۰۰۰ مضمون مشترک در ادب فارسی و عربی را ارائه کرده است.^۶

فروزانفر و مثنوی

بدیع الزمان فروزانفر،^۷ با شرح بخشی از دفتر اول مثنوی و تألیف دو کتاب ارزشمند

حکم را بگیریم به اندرزنامه‌های پهلوی و کلمات فلاسفه مانند ارسطو و افلاطون و حتی کتب مذهبی اوستا و تورات و انجیل می‌رسیم» (محقق ۱۳۴۰: ۳۳). در سه اثر دیگر «تحلیل اشعار ناصر خسرو»، «شرح ۳۰ قصیده از ناصر خسرو» و «شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو» با همین شیوه به مضامین مشترک عربی و اشعار ناصر خسرو اشاره کرده و در مجموع هشت حکمت ایرانی را در دیوان ناصر خسرو نقل کرده است.

۴. خزائلی (۱۳۶۳: بیست و یک - بیست و سه) در مقدمه بوستان سعدی را در بوستان متأثر از جاحظ، متنبی، ابوالعلاء معری، ابن جوزی و ابن مسکویه دانسته است. هرچند نویسنده به تأثیر کتابهای سیرالملوک و خدای‌نامه و آداب‌الحرب که اصل آنها به زبان پهلوی و شالوده شاهنامه بوده اشاره کرده ولی در شرح و توضیحات خود نمونه‌ای از مضامین این آثار را نقل نکرده است.

۵. یوسفی در مقدمه گلستان سخنی از سرچشمه‌های حکایات و اقوال حکیمان گلستان به میان نیاورده است.
۶. دامادی (۱۳۷۹: سه) در مقدمه کتاب نوشته است: «عنوان کتب حاضر مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی است، اما کدام مطلع خردمندی می‌تواند انکار کند که مدنیت و فرهنگ ایرانیان ریشه در پیدایش آدمیان و عالمیان دارد؟»، سپس شواهدی از منابع مختلف برای نشان دادن عشق ایرانیان به خرد و حکمت می‌آورد از جمله از تاریخ بیهقی نقل می‌کند: «پارسیان را علوم آداب نفس و فرهنگ و علم اخلاق است.» با این وجود در میان هزار مضمون مشترک فارسی و عربی او نشانه‌ای از تأثیر فرهنگ ایرانی در ادب عربی دیده نمی‌شود.

۷. محمدحسین بشرویه‌ای معروف به بدیع الزمان فروزانفر (۱۲۸۲-۱۳۴۹) در بشرویه از توابع استان خراسان. ادیب، محقق، منتقد، استاد دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان، از پیشگامان مطالعات ادبی در ایران نوین بود. بدیع الزمان به عنوان منتقدی ادبی، فردی واقع‌بین، بی‌طرف و دقیق، تحقیقات او درباره مثنوی، فلسفه و عرفان اسلامی عمق خارق‌العاده و جذابیت منحصر به فردی دارد (نک: زرین‌کوب ۱۳۸۱: ۳۵۷-۳۵۹).

احادیث مثنوی (۱۳۳۴ش) و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (۱۳۳۳ش) نام خود را با مثنوی معنوی جاودان ساخت. فروزانفر سخت معتقد به تأثیرپذیری ادب فارسی از ادب عربی بود. به گونه‌ای که این تأثیر را یک‌جانبه و از عربی به فارسی می‌دانست نه برعکس.

فروزانفر در مقدمه کتاب سخن و سخنوران اشاره می‌کند که بسیاری از شاعران ادب فارسی مقلد بوده و ابتکار کمتری داشته‌اند. وی عقیده دارد که ایرانیان، گذشته از ادب، در فلسفه نیز راه تقلید در پیش گرفته‌اند (فروزانفر ۱۳۸۷: ۱۱)؛ در مقاله «بغداد از نظر شعراء ایران»، بسیاری از شاعران ایرانی از جمله، معزی، سنایی، انوری، خاقانی، اثیرالدین اومانی، مولانا و سعدی را عاشق بغداد و محیط فرهنگی آن معرفی کرده است که در اشعار خود از بغداد و مظاهر آن یاد کرده‌اند. او در این مقاله یادآور شده است که «اشعار و کلمات و امثالی که از بزرگان بغداد از هر طبقه و صنف در آثار ایرانیان نقل شده از حد احصا بیرونست» (همان ۱۳۴۲: ۲۹۷-۳۰۱)؛ از سخن او در حاشیه کتاب فیه ما فیه فهمیده می‌شود که مولوی را سخت متأثر از مثنوی شاعر عرب می‌داند (فروزانفر ۱۳۸۶: ۲۷۴) عطار را متأثر از منابع عربی (همان ۱۹۶۱: ۲۷۲)، عنصری را در سبک و مضمون مقلد ابوتمام و مثنوی، منوچهری را پیرو ابن معنز (همان ۱۳۸۷: ۱۰۲) معرفی کرده، تأثیرپذیری اشعار حکمی ویس و رامین از ادب عربی را بر تأثیر از متون بهلوی ترجیح می‌دهد (همان، ۳۷۱).

برای نویسندگان این مقاله همواره این سؤال مطرح بوده که چرا فروزانفر، به عنوان استاد راهنمای دانشجوی عراقی، حسینعلی محفوظ در پایان‌نامه «مثنوی و سعدی» که بعدها به صورت کتاب چاپ شد، در مقابل بی‌انصافیهای این دانشجو در حق سعدی که او را یکسره وامدار ادب عربی نشان داد سکوت کرده، از سعدی دفاع نکرد و اجازه دفاع به این پایان‌نامه و چاپ آن را داد. با تأمل در آثار این استاد برمی‌آید که اصولاً اعتقادی به تأثیر اندیشه‌های ایرانی در ادب عربی و فارسی نداشته است زیرا برای نمونه درست است که همگان معتقدند فردوسی در شاهنامه سخت متأثر از فرهنگ اسلامی است ولی کسی تأثیر اندیشه‌های ایرانی را

در شاهنامه انکار نمی‌کند. نوع نگرش فروزانفر در این خصوص با بقیه متفاوت است. زیرا موضوع فرهنگ ایرانی در شاهنامه را نادیده گرفته به شکلی غیرمتعارف او را یکسره متأثر از فرهنگ عربی می‌داند و می‌گوید:

اسلوب و روش نظم‌ی شاهنامه از اسلوب قرآن گرفته شده و هرچه در آنجا از حیث بلاغت منظور و طرف بحث بلغاست اینجا تقلید و نظیر آن ایجاد می‌شود و همین‌طور کنایاتی که در اشعار عرب مقبول است، به شخص یا به نظیر ترجمه شده و گاهی از اصل بهتر و روشن‌تر است و از همین‌جهت می‌توان دانست و مسلم داشت که فردوسی از اشعار عرب نه مایه‌اندک بلکه سرمایه‌ فراوان داشته و به احتمال قوی در علوم عربیت استادی توانا و زبردست بوده و چنان‌که خود گوید: بسی نامه از گفتار تازی خوانده است (فروزانفر ۱۳۸۷: ۵۱-۵۲).

از دیگر سو این استاد فقید مأخذ بیش از هزار مضمون از مثنوی را با منابع عربی نشان داده ولی جز در یک مورد (ص ۲۴۲) نامی از فرهنگ و اندیشه‌های ایرانی به میان نیاورده است. از مقدمه کتاب/احادیث و قصص مثنوی می‌توان فهمید که استاد، بی‌اطلاع از پندهای ایرانی نبوده ولی شاهدهی از آنان نقل نکرده است:

از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار تمام یافت و مدارس در نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سایر ادیان غالب آمد و مقاومت زردشتیان در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و فرهنگ ایرانی به صبغه اسلامی جلوه‌گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات براساس ادبیات عربی و مبانی دین اسلام قرار گرفت بالطبع توجه شعرا و نویسندگان به نقل الفاظ و مضامین حدیث فزونی گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان در نظم و نثر کمتر می‌آمد چنان‌که به حسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعرای عهد سامانی و اوائل عهد غزنوی نام زردشت و اوستا و بزرجمهر و حکم وی بیشتر دیده می‌شود تا در اشعار عنصری و فرخی و منوچهری که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم می‌زیسته‌اند (فروزانفر ۱۳۸۵: دهم و یازدهم).

به اعتقاد ما درست است که نام ایرانیان باستان به تدریج در ادب فارسی و عربی کمرنگ شد ولی مضامین حکمی آنان در قالب امثال و اشعار عربی و فارسی درآمد و یکبار دیگر با رنگ و بوی عربی به فرهنگ این مرز و بوم بازگشت. فروزانفر در جایی دیگر از این مقدمه به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی در مثنوی سخنی جز

روایت و حدیث وجود ندارد:

مولانا در بسیاری از موارد به مضمون یا لفظ خبری نظر داشته و شارحان و حاشیه‌نویسان از این معنی غفلت ورزیده‌اند و از این رو به خوبی از عهده تفسیر و توجیه گفته آن استاد مطلع و متبحر که روایت حدیث یکی از شعب اطلاعات وی به شمار می‌رفت برنیامده‌اند (همان، پانزدهم).

یکی از اسباب انتخاب کتاب / حدیث و قصص مثنوی فروزانفر برای نقد، تأثیر فراوان این دو کتاب بر شرح‌های مثنوی است. در پی نوشت این تأثیرپذیری را نشان داده‌ایم.^۸ این شیوه فروزانفر در دیگر متون ادب فارسی نیز با شدت و ضعف دیده می‌شود. شاید به علت وجود تعابیر و عبارات عربی و نیز رواج و شیوع این شیوه در تحلیل اندیشه‌های موجود در مثنوی و گلستان و ... طرح این مسئله برای خواننده عجیب نماید ولی با اطمینان ادعا می‌کنیم هرچند در پوسته بسیاری از متون ادب فارسی ... رگه‌های الفاظ و تعابیر عربی دیده می‌شود، ولی بسیاری از همین تعابیر عربی برگرفته از فرهنگ ایرانی است و یا دست‌کم می‌توان ادعا کرد در فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام رایج بوده و به فرهنگ عربی منتقل شده است. این ادعایی است که نویسندگان این مقاله، مدعی اثبات آن هستند.

در این مقاله سعی کرده‌ایم مضامین ایرانی را که در منابع عربی، از ایرانیان باستان نقل شده و با گذشت زمان رنگ و بوی عربی گرفته و با الفاظ عربی وارد شده‌اند، در مثنوی مولانا نشان دهیم.^۹

به اعتقاد نویسندگان این مقاله، اندیشه و فرهنگ ایرانی و عربی چنان در هم آمیخته شده که نه تنها برای ادیبان ما بلکه برای فردوسی، عنصرالمعالی، سعدی و ... هم حد و مرز آنها معلوم نبوده است. سعدی با همه دانش گسترده و فراگیر خود، احتمالاً این دغدغه را نداشته که فلان جمله از حکیمان عرب است یا ایرانی. عنصرالمعالی نیز یقیناً این وسواس را نداشته که صاحبان اصلی سخن را معرفی کند

۸. در پی نوشت هر جا نوشته‌ایم (نک:) به این معناست که شاهد مذکور از فروزانفر نقل شده است.
 ۹. این ادعا با سخن صاحب‌بن عباد تأیید می‌شود که با دیدن کتاب عقد/قرید گفته است: هَذِهِ بَضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا (یا قوت حموی ۱۴۱۱: ۱/۶۱۲).

زیرا بسیاری از پندهای ایرانی را به حکیمان نسبت داده است.^{۱۰} البته ما مدعی نیستیم همه آنچه که در ایران باستان آمده مستقیماً وارد فرهنگ عربی و سپس ایرانی شده است زیرا برخی از این مضامین مشترک، در قالب وحی و تعلیمات انبیاء، توارد، عقل بشری، تجربه ملتهای کهن و ریشه‌دار و ... تفسیر می‌یابد ولی قویاً تأکید داریم در زمانی که ریشه یک اندیشه در ایران باستان وجود داشته و به مصداق خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران در متون عربی به ایرانی بودن آنها اشاره شده و با استناد به سخنان آنها ده‌ها بیت عربی سروده شده^{۱۱} از انصاف به دور است که مردم این کشور کهن و ریشه‌دار از اندیشه‌های بلند نیاکان خود بی‌خبر باشند و ادیبان و صاحب‌نظران آنان، این مضامین را عربی معرفی کنند. این وظیفه به یقین بر عهده پرچم‌داران علم و ادب است و هیچ توجیهی برای نادیده گرفتن این نکته ارجمند قابل قبول نیست.

در این مقاله با تکیه بر کتاب/احادیث و قصص مثنوی نشان داده‌ایم^{۱۲} که چگونه مضامین عقلی و حکمی ایرانی موجود در فرهنگ و ادب فارسی از دید نافذ فروزانفر پوشیده مانده و به جای نشان دادن مفاهیم ایرانی، امثال و اشعار عربی را

۱۰. دو نمونه از قابوس‌نامه: حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به (عنصرالمعالی ۱۳۶۶: ۱۳۹) در حالی که این حکیم بزرگمهر است: قیل لئیرجمهر: من أحب إلیک: أخوک أم صدیقک؟ فقال: ما أحبّ أخی إلا إذا کان لی صدیقاً (ابن عبد ربه ۱۹۹۹: ۵۰/۲): به بزرگمهر گفته شد: چه کسی را بیشتر دوست می‌داری؟ برادرت و یا دوستت را؟ گفت: برادرم را دوست ندارم مگر اینکه دوست من باشد. نمونه دیگر: چنان که آن پیر گفت: چندین سال خیره غم خوردم که چون پیر شوم خوب‌رویان مرا نخواهند اکنون که پیر شدم خود ایشان را نمی‌خواهم (عنصرالمعالی ۱۳۶۶: ۵۶). این پیر انوشروان است: قال انوشروان: کنت أخاف إذا أنا شخت لا تریدی النساء، فإذا أنا لا أریدهن (ابن قتیبه ۱۹۹۶: ۵۰/۴): انوشروان گفته است: می‌ترسیدم که در زمان پیری زنان مرا نخواهند، در حالی که (در پیری) من آنها را نمی‌خواهم. ابن‌مقفع (۱۴۰۷: ۴۹) در ادب الصغیر این مثل را به یک حکیم نسبت داده است: «قال رجل لحکیم: ما خیر ما یوتی المرء؟ قال: غریزة عقل.» در حالی که ابن‌جوئی (۱۴۱۲: ۱۳۸/۲) همین عبارت را از بزرگمهر نقل کرده است.

۱۱. ایرانیان باستان آنقدر عشق به سخنان حکیمانه داشتند که آنها را بر لوازم و ابزار زندگی خود می‌نوشتند تا در مقابل دیدگان آنها باشد، (برای اطلاع بیشتر، نک: سبزیان‌پور ۱۳۹۰: ۱۴۷-۱۷۸؛ برای اطلاع از تأثیر حدود صد مضمون از پندهای ایرانی که به تصریح صاحب‌نظران و ادیبان عرب منبع الهام شاعران عرب شده است، نک: سبزیان‌پور، نقیبی ۱۳۸۹: ۶۹-۹۶).

۱۲. منبع ما در این مقاله کتاب/احادیث و قصص مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی است که تنظیمی مجدد از دو کتاب/احادیث مثنوی و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی است.

چنان در شرح مثنوی قرار داده که فقط یک راه را در مقابل خواننده باز گذاشته که این مضامین برگرفته از فرهنگ عربی است: «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد».

قبل از نشان دادن شواهد، ذکر چند نکته لازم می‌نماید:

۱. شواهد ایرانی که در مثنوی پیدا کرده‌ایم نزدیک به صد مورد است که به سبب تنگنای مجال مقاله به نقل حدود سی مورد اکتفا کرده‌ایم.
 ۲. در پی نوشت به شواهد دیگر شارحان مثنوی از جمله شهیدی، استعلامی، حلبی، زمانی اشاره کرده نشان داده‌ایم که آنها نیز یا از فروزانفر نقل قول کرده‌اند و یا به نقل امثال و اشعار عربی مشابه اکتفا کرده‌اند.
 ۳. از ترجمه شواهد عربی فروزانفر خودداری کرده‌ایم، زیرا حسین داودی آنها را ترجمه کرده است.
 ۴. گاه شواهد ایرانی ما بیش از یک مورد بوده است و در برخی مضامین شواهد متعدد داشته‌ایم که برای رعایت اختصار اغلب به یک مورد بسنده کرده‌ایم.
- حدود سی نمونه موجود در این پژوهش از باب مشت نمونه خروار است امید است که محققان جوان با پیگیری سرنخهای موجود، دریچه‌های جدیدی از فرهنگ ایرانیان باستان و تأثیر آن را در ادب فارسی و عربی به روی خواننده بگشایند تا جایگاه واقعی دو فرهنگ عربی و ایرانی مشخص گردد.
- در این بخش ابتدا پس از بیت مورد نظر از مثنوی شواهد فروزانفر را نقل کرده سپس به شاهد ایرانی اشاره کرده‌ایم. در پی نوشت نیز شواهد شارحان دیگر را نقل کرده‌ایم.

هست فقدان ادب شر آفرین

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف رب^{۱۳}

(ص، ۸، ۷۸/۱)^{۱۴}

۱۳. (زمانی ۱۳۸۷: ۸۲/۱): الأَدَبُ سَدُّ لِلْفُقَرَاءِ وَزَيْنٌ لِلْأَغْنِيَاءِ؛ ادب تکیه‌گاه فقیران و زینت ثروتمندان است.

۱۴. منبع مثنوی در این مقاله چاپ نیکلسون (۱۳۷۹) است. «ص» به معنی صفحه، عدد سمت راست خط مورب (اسلش) شماره دفتر و عدد سمت چپ آن شماره بیت است.

از سقراط نقل کرده‌اند: عَدَمُ الْأَدَبِ سَبَبٌ لِكُلِّ شَرٍّ (فروزانفر ۱۳۸۶: ۷۳/۱) و (همان، ۱۳۸۵: ۸).

مضمون این بیت مناسب است با گفته ابوجعفر محمدبن حسین بن احمد بن یزدانبار، مَنْ تَرَكَ الْأَدَبَ عُوقِبَ بِحَرَمَانَ السُّنَّةِ وَمَنْ تَرَكَ السُّنَّةَ عُوقِبَ بِحَرَمَانَ الْفَرِيضَةِ وَمَنْ تَرَكَ الْفَرِيضَةَ عُوقِبَ بِحَرَمَانَ الْمَعْرِفَةِ (همان ۱۳۸۶: ۷۳/۱).
اردشیر: مِنْ فَضِيلَةِ الْأَدَبِ أَنَّهُ مَمْدُوحٌ بِكُلِّ لِسَانٍ، وَمُتَزَيِّنٌ بِهِ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَبِاقٍ ذِكْرُهُ عَلَى أَيَّامِ الزَّمَانِ (ماوردی ۱۹۸۵: ۲۴۲). از فضایل ادب این است که با هر زبانی ستایش می‌شود، هر جایی به آن مزین می‌گردد و یادش در طول روزگار، باقی می‌ماند.

ابر برناید پی منع زکات

ابر برناید پی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات

(ص، ۸، ۸۸/۱)

اشاره است به حدیث ذیل: مَا حَبَسَ قَوْمٌ الزَّكَاةَ إِلَّا حَبَسَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْقَطْرَ. — مَا مَنَعَ قَوْمٌ الزَّكَاةَ إِلَّا ابْتَلَاهُمْ بِالسِّنِينَ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۸).

هوشنگ: إِذَا ذَهَبَ الْوَفَاءُ نَزَلَ الْبَلَاءُ (ابن مسکویه، بی تا، ۱۲)، وقتی وفا از دست می‌رود بلا نازل می‌شود.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

قال أطمئني فإني جائعٌ وأغتجلُ فالوقتُ سيفٌ قاطعٌ

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق^{۱۵}

(ص، ۱۰، ۱۳۲/۱)

از محمدبن ادريس شافعی نقل کرده‌اند: صَحِبْتُ الصُّوفِيَّةَ عَشْرَ سِنِينَ مَا اسْتَفَدْتُ مِنْهُمْ إِلَّا هَذَيْنِ الْحَرْفَيْنِ الْوَقْتُ سَيْفٌ وَأَفْضَلُ الْعَصْمَةِ أَنْ لَا تَقْدَرَ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۱۲).

قیلَ لِبُزْرَجْمَهْرٍ: فَمَا الْحَزْمُ؟ قَالَ: إِنَّهَا زُ الْفُرْصَةِ (حصري ۲۰۰۱: ۱۲/۳)، به بزرگمهر گفته شد، دور اندیشی چیست؟ گفت، اغتنام فرصت.

پشنگ: الْفُرْصُ تُرْمَرُ مَرَّ السَّحَابِ (تعالی ۱۸۹۷: ۳۹)، فرصتها مانند ابرها می‌گذرند.

۱۵. فَمَ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ: برخیز و فرصت را بین دو عدم (دیروز گذشته و فردای نیامده) غنیمت دان (دهخدا ۱۳۸۸: ۹۸/۱).

زنهار مگو به هیچ کس راز درون

گورخانه راز تو چون دل شود
آن مرادت زودتر حاصل شود

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت^{۱۶}

(ص، ۱۲، ۱۷۵/۱)

یوسف بن احمد مولوی: قُلُوبُ الْأَحْرَارِ قُبُورُ الْأَسْرَارِ. — منسوب به امام علی (ع):
صُدُورُ الْأَحْرَارِ قُبُورُ الْأَسْرَارِ (نک، استعلامی ۱۳۸۴: ۲۹۷/۱) — فضیل بن عیاض: مَنْ عَدَّ
كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ (فروزانفر ۱۳۸۶: ۱۰۵/۱؛ همان ۱۳۸۵، ۱۴) — مَنْ
كَتَمَ سِرَّهُ حَصَلَ أَمْرُهُ (همان).

انوشروان: مَنْ حَصَّنَ سِرَّهُ، فَلَهُ بِتَحْصِينِهِ خَصَلَتَانِ، الظَّفَرُ بِحَاجَتِهِ، وَالسَّلَامَةُ مِنْ
السَّطَوَاتِ (ابشهی ۱۹۸۶: ۴۴۴/۱). کسی که راز خود را نگه دارد، از این نگهداری دو
فایده می‌برد: رسیدن به خواسته و مصونیت از لغزشها.

با پای خود به گور رفتن

اندر آمد شادمان در راه مرد
بی‌خبر کان شاه، قصد جانش کرد

اسب تازی برنشست و شاد تاخت
خون‌بهای خویش را خلعت شناخت

ای شده‌اندر سفر با صد رضا
خود به پای خویش تا سوء القضا

(ص، ۱۳، ۱۹۱/۱)

كَمْ مِنْ طَالِبٍ يَسْعَى لِشَيْءٍ
وَفِيهِ هَلَاكُهُ لَوْ كَانَ يَدْرِي

كَمْ مِنْ حَرِيصٍ عَلَى شَيْءٍ يُدْرِكُهُ
وَعَلَّ إِدْرَاكُهُ يُدْنِي إِلَى عَطْبِهِ

۱۶. (حلبی ۱۳۸۵: ۲۵۸/۱-۲۵۷):

إِذَا جَاوَزَ الْإِثْنَيْنِ سِرَّ فَإِنَّهُ
بِنَشْرِ وَتَكْثِيرِ الْوُشَاةِ قَمِينٍ

هرگاه رازی از میان دو تن درگذشت به پراکنده کردن و بسیار کردن سخن چینان سزاوار است.

وَسِرِّ الثَّلَاثَةِ غَيْرِ الْخَفِيِّ
وَسِرِّكَ مَا كَانَ عِنْدَ امْرِيءٍ

راز تو تا زمانی راز است که نزد یک نفر باشد، راز بین سه نفر پنهان نمی‌ماند.

أَصْبِرُ النَّاسُ مَنْ صَبَرَ عَلَى كِتْمَانِ سِرِّهِ فَلَمْ يُبْدِهِ لِصَدِيقِهِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْإِتْهَابِ النَّارِ أَهْوَنُ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى كِتْمَانِ
السِّرِّ: صبورترین مردم کسی است که بر پنهان نمودن رازش صبر کند و آن را برای دوستش آشکار نکند و
صبر بر شعله آتش آسان‌تر از صبر بر پنهان نمودن راز است. و: قِيلَ لِأَعْرَابِيٍّ: كَيْفَ كِتْمَانُكَ لِلسِّرِّ؟ قَالَ: مَا قَلْبِي
إِلَّا لَهُ قَبْرٌ: به یک اعرابی گفته شد: چگونه رازت را پنهان می‌نمایی؟ گفت: قلبم جز قبری برای آن نیست.

وَرُبَّ مُلْحٍ عَلَيَّ بُغِيَّةٍ وَفِيهَا مَنِيَّتُهُ لَوْ شَعَرَ^{۱۷}
، فروزانفر ۱۳۸۶، ۱۰۷/۱؛ همان ۱۳۸۵، ۱۴)
وَكَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَخَاهَا بَلَدَةً سَاعَةً أَكَلَتْ دَهْرَ
وَرُبَّ سَاعٍ فِي مَا يَضُرُّهُ (همان، ۱۵).
بزرگمهر: کیا یذبذبن توشای و تر.^{۱۸} يَقُول: إِذَا لَمْ يُسَاعِدِ الْقَدْرُ كَانَتْ الْآفَاتُ مِنْ
جَهَةِ الْإِجْتِهَادِ وَالطَّلَبِ (جاحظ، بی تا، ۴). اگر قضا و قدر یاری نکند، بلا و مصیبت با
خواست و تلاش پیش می آید.
قَالَتْ الْفَرْسُ: إِذَا جَمَلٌ حَانَتْ مَنِيَّتُهُ أَطَافَ بِالْبَيْتِ حَتَّى يُهْلِكَ الْجَمَلُ (ثعالبی ۱۹۸۱:
۳۳۷). هنگامی که مرگ شتر فرا می رسد، در اطراف چاه می گردد تا اینکه هلاک
شود.

هر چه تدبیر است، جز بازیچه تقدیر نیست
در خیالش ملک و عز و مهتری گفت عزرائیل رو آری بری
(ص، ۱۳، ۱۹۴/۱)
يُقَدِّرُ الْمُقَدَّرُونَ وَالْقَضَاءُ يَضْحَكُ (فروزانفر ۱۳۸۶: ۱۰۸/۱) و (همان ۱۳۸۵: ۱۶).
یزدگرد، الْقَضَاءُ غَالِبٌ وَالْأَجَلُ طَالِبٌ (ثعالبی ۱۸۹۷: ۶۰). تقدیر برتر است و مرگ به
دنیال، آدمی) است.

دل به سایه خوش نمودن ابلهی است
تیر اندازد به سوی سایه او ترکشش خالی شود از جست و جو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویدن در شکار سایه تفت
(ص، ۲۳، ۴۲۰/۱)
بی گمان این مثل تقریر و تصویر جذاب و دلکشی است از این بیت که حضرت امام
حسن بن علی — علیه السلام — بدان تمثیل می جسته است:
يَا أَهْلَ لَدَاتٍ، دُنْيَا لَا بَقَاءَ لَهَا إِنَّ اغْتِرَارًا بِظِلِّ زَائِلٍ حُمُقٌ
(فروزانفر ۱۳۸۵، ۲۵)

۱۷. (نک: حلبی ۱۳۸۵: ۲۶۹/۱)

۱۸. جمله مغلوطی است که جاحظ از زبان پهلوی نقل کرده است.

كَانَ مُتَوَجِّهًا يَقُولُ، الدُّنْيَا أَشْبَهُ شَيْءٍ بِظِلِّ الْعَمَامِ، وَحُلْمِ النَّيَامِ (تعالی ۱۸۹۷، ۵۰). دنیا، شبیه‌ترین چیز به سایهٔ ابر و رویای انسان خفته است.

رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

اشک خواهی رحم کن بر اشک‌بار

رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

(ص، ۴۰، ۱/۸۲۵)
 مأخوذ است از مضمون حدیث ذیل: إِرْحَمُوا تُرْحَمُوا. — لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. — إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرَّحْمَاءَ. — إِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ.^{۱۹} — رسول الله: إِنَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ. — ... إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ يَرْحَمُ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۳۶-۳۵).

وَكَتَبَ بَعْضُ مُلُوكِ الْفُرْسِ كِتَابًا وَدَفَعَهُ إِلَى وَزِيرِهِ وَقَالَ لَهُ: إِذَا غَضِبْتُ فَنَاوَلْنِيهِ وَفِيهِ مَكْتُوبٌ، مَا لَكَ وَالْغَضَبُ إِنَّمَا أَنْتَ بَشَرٌ، إِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ! (ماوردی ۱۹۸۵: ۲۶۸). یکی از پادشاهان ایرانی نوشته‌ای را به وزیرش داد و به او گفت: هرگاه خشمگین شدم آن را به من ده. در آن نوشته آمده بود: چرا خشمگین می‌شوی تو یک انسان هستی که به مرگ نزدیک هستی. به کسانی که روی زمین هستند رحم کن تا آنکه در آسمان است به تو رحم کند.

مشورت ادراک و هشیاری دهد

مشورت ادراک و هشیاری دهد

عقلها مر عقل را یاری دهد^{۲۰}

گفت پیغمبر بکن ای رایزن

مشورت کالمستشار مؤتمن

(ص، ۵۰، ۱/۱۰۴۶)

المَشُورَةُ لِفَاحِ الْعُقُولِ وَرَائِدُ الصَّوَابِ، إِذَا شَاوَرْتَ الْعَاقِلَ صَارَ نَصْفُ عَقْلِهِ لَكَ (فروزانفر ۱۳۸۶: ۲/۴۰۰؛ همان ۱۳۸۵: ۵۰) — الْمُسْتَشِيرُ مُعَانٌ وَالْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ (همان، ۵۱).

كَانَتْ الْفُرْسُ وَالرُّومُ مُخْتَلِفِينَ فِي الْإِسْتِشَارَةِ، فَقَالَتْ الرُّومُ، نَحْنُ لَا نُمَلِّكُ مَنْ

۱۹. (نک: حلبی ۱۳۸۵: ۲/۱۳۷).

۲۰. لَنْ يَغْدِمَ الْمُشَاوِرُ مُرْشِدًا؛ مشورت‌کننده، از راهنما محروم نمی‌ماند. — عِلْمَانُ خَيْرٌ مِنْ عِلْمٍ؛ دو علم بهتر از یک علم است (دهخدا ۱۳۸۸: ۱/۲۸۴). — اِسْتِشِيرُوا بِذَوِي الْعُقُولِ تَرشُدُوا؛ با صاحبان خرد مشورت کنید تا ارشاد شوید (همان: ۴/۱۷۱۵).

يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَسْتَشِيرَ، وَقَالَتِ الْفُرْسُ، وَنَحْنُ لَا نُمَلِّكُ مَنْ يَسْتَعْنِي عَنِ الْمَشَاوِرَةِ (راغب اصفهانی ۱۴۲۰: ۴۷/۱). ایرانیان و رومیان در مورد مشورت، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند؛ رومیان گفتند ما کسی را که به مشورت نیاز داشته باشد، پادشاه نمی‌کنیم و ایرانیان گفتند ما کسی را که بی‌نیاز از مشورت باشد، پادشاه قرار نمی‌دهیم.

چون قضا آید شود دانش به خواب

چون قضا آید شود دانش به خواب مه سیه گردد بگیرد آفتاب

(ص، ۵۸، ۱/۱۲۳۵)

مستفاد است از مضمون حدیث ذیل، إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ إِنْفَازَ أَمْرٍ سَلَبَ كُلَّ ذِي لُبٍّ لَبَّهُ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۵۷).

رَوَى أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ بُرْجُمَهَرَ الْحَكِيمَ فَقَالَتْ لَهُ: «أُبَيِّهَا الْحَكِيمُ! مَا بَالُ الْأَمْرِ يَدْتَابِمُ لِلْعَاجِزِ وَيَلْتَنَانُ عَلَى الْحَازِمِ؟» قَالَ: «لِيَعْلَمَ الْعَاجِزُ أَنَّ عَجْزَهُ لَنْ يَضُرَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْحَازِمُ أَنَّ حَزْمَهُ لَنْ يَنْفَعَهُ وَأَنَّ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِهِمَا» (نيسابوری ۱۴۰۵: ۴۳). روایت شده، زنی نزد بزرگمهر آمد و گفت، ای حکیم! چرا کارها بر وفق مراد ناتوان پیش می‌رود و برای دوراندیش سخت می‌گردد؟! گفت، تا ناتوان بداند که ناتوانیش به او ضرر نمی‌رساند و دوراندیش بداند که احتیاطش نفعی برای او ندارد و کار در دست دیگری است.

چاه‌کن، ته چاه است

در فتاد اندر چهی کاو کنده بود زانکه ظلمش در سرش آینه بود

چاه مظلّم گشت ظلم ظالمان این چنین گفتند جمله عالمان

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی از برای خویش دامی می‌تنی

گرد خود چون کرم، پیله برمتن بهر خود چه می‌کنی، اندازه کن

(ص، ۶۲، ۱/۱۳۱۲)

مأخوذ است از روایت ذیل، مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ حُفْرَةً وَقَعَ فِيهَا^{۲۱} (فروزانفر ۱۳۸۵: ۶۲).

۲۱. (نک: زمانی، ۱۳۸۷: ۴۲۷/۱).

— الظُّلْمُ مَرْتَعُهُ وَخَيْمٌ؛ چراگاه ظلم (نتیجه‌ی آن) وخیم است. — مَنْ حَفَرَ بَثْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ: هر کس برای برادرش چاه بکند، در آن می‌افتد. — مَنْ حَفَرَ حُفْرَةً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا: هر کس چاله‌ای برای برادرش حفر

ایرانیان معتقدند، مَنْ فَعَلَ الشَّرَّ فَقَدْ أَقَامَ الْكَفِيلَ (عسکری ۱۹۸۸: ۴۴۴/۱). هرکس کار بدی انجام دهد برای خود نائب گرفته است و از مکافات آن در امان نمی ماند. بزرگمهر، وَطَلَبَنِي الطُّلَابُ فَلَمْ يُدْرِكْنِي مِثْلُ إِسَاءَتِي (طرطوشی ۱۸۷۲: ۱۹۲).

طلبکاران مرا مؤاخذه کردند و هیچ چیزی مثل اعمال بدم دامنم را نگرفت. قَالَ الْمُؤَبَّدُ بِحَضْرَةِ الْمَأْمُونِ، مَا أَحْسَنْتُ إِلَى أَحَدٍ وَلَا أَسَأْتُ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ، وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ، لِأَنِّي إِنْ أَحْسَنْتُ فَأَلَى نَفْسِي، وَإِنْ أَسَأْتُ فَأَلِيهَا؛ فَلَمَّا نَهَضَ قَالَ الْهَامُونُ، أَيْلُومِنِي النَّاسُ عَلَى حُبِّ مَنْ هَذَا عَقْلُهُ؟ (توحیدی ۱۹۸۸: ۱۲۱/۷). موبد در حضور مأمون گفت، به کسی نه نیکی کردم و نه بدی، مأمون گفت، چطور؟ گفت، اگر نیکی کردم به خودم و اگر بدی کردم به نفس کردم، وقتی مأمون برخاست گفت، آیا ممکن است مردم مرا سرزنش کنند به خاطر علاقه فردی که عقلش این است؟

در بیت زیر از ناصر خسرو صریحاً به این مضمون در /وستا اشاره شده است،
از زبان و مکر او ایمن مباش آن نشتسند در استسا و زند
چند ناگهان به چاه اندر فتاد آنکه او مر دیگری را چاه کند
(ناصرخسرو ۱۳۸۸: ۴۳۴)

همچنین از ابیاتی که ثعالبی (۱۹۸۳: ۱۰۰/۴) آنها را ترجمه اشعار فارسی دانسته است، بیت زیر از ابوالفضل سگری مروزی است.

كَمْ مَكْرٍ حَاقَ بِهِ مَكْرُهُ وَوَأَقِيعَ فِي بَعْضِ مَا يَخْفِرُ؟
چه بسیارند کسانی که مکرشان دامن آنها را می گیرد و در چاهی می افتند که کنده اند.
در پندهای آذرباد نیز آمده است: کسی که کرفه کند پاداش یابد و آنکه گناه کند پادا فره برد. هر کس همیمالان را چاه کند خود اندر افتد (آذرباد ۱۳۷۹: ۸۲).

پند پانزدهم انوشروان، بگزاف مخر تا بگزاف نباید فروخت (عنصرالمعالی ۱۳۶۶: ۵۲).

لاجرم جوینده یابنده بود

جُست او را تا ز جان بنده شود لاجرم جوینده یابنده بود
(ص، ۶۶، ۱/۱۴۱۵)

مَنْ طَلَبَ وَجَدَ. - وَ: مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ. - وَ: مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ وَإِنْ لَمْ يَجِدْهُ يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ قَرِيبًا مِنْهُ. - وَ: مَنْ طَلَبَ الشَّيْءَ وَجَدَّ وَجَدَ (فروزانفر ۱۳۸۶: ۵۲۲/۲؛ همان ۱۳۸۵: ۷۱).

بر عصای ساسان نوشته شده بود: مَنْ طَلَبَ جَلَبَ وَمَنْ جَلَبَ نَالَ (آبی ۱۹۸۷: ۳۲۴/۵). هر کس بخواهد جست و جو می کند و هر کس که جست و جو کند، می یابد.

النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ

خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند
(ص، ۱۲۸، ۲۸۲۵/۱)

مقتبس است از مضمون این خبر: النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ^{۲۲} (فروزانفر ۱۳۸۵: ۱۱۸). این تعبیر در کتاب الحکمة الخالدة به بهمن نسبت داده شده: إِذْ هُمْ (الْمُلُوكُ) السَّاسَةُ وَالرُّؤَسَاءُ وَسَائِرُ النَّاسِ أَتْبَاعٌ وَهُمْ إِلَى إِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ أَحْوَجُ، إِذْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ إِذْ مَا تَصْلُحُ بِصَلَاحِهِمْ وَفَسَادُ النَّاسِ يُكُونُ بِفَسَادِهِمْ (ابن مسکویه، بی تا: ۶۲): زیرا پادشاهان سیاست گزاران و رهبران مردم هستند و بقیه مردم تابع هستند و نیاز رهبران به اصلاح نفسشان بیشتر از مردم است زیرا مردم با صلاح آنها اصلاح می شوند و فساد مردم به واسطه فساد آنان است.

زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود

زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود کی سوی صید شکاری خوش رود
(ص، ۱۳۰، ۲۸۸۲/۱)

در مثل است: جَوَّعَ كَلْبِكَ يَتَّبِعَكَ^{۲۳} - سَمَّنَ كَلْبَكَ يَأْكُلُكَ. - كَالْكَلْبِ إِنْ جَاعَ لَمْ يَعْدَمَكَ بَصْبَصَةً وَإِنْ يَنْلُ شَبْعَةً يَنْبَحُ مِنَ الْأَشْر (فروزانفر ۱۳۸۵: ۱۲۳).

قَالَ إِبْرُويزُ لِأَبْنِهِ شَيْرُوِيَهَ: لَا تُوسِعَنَّ عَلَيَّ جُنْدَكَ فَيَسْتَعْنُوا عَنْكَ، وَلَا تُضَيِّقْ عَلَيْهِمْ فِي الْعَطَاءِ فَيَضِجُوا مِنْكَ، وَاعْطِهِمْ عَطَاءً قَصْدًا، وَامْنَعُهُمْ مَنَعًا جَمِيلًا، وَوَسِّعْ عَلَيْهِمْ فِي الرَّخَاءِ، وَلَا تُوسِعْ عَلَيْهِمْ فِي الْعَطَاءِ^{۲۴} (ابن قتیبه ۱۹۹۶: ۱۱/۱): پرویز به پسرش شیرویه

۲۲. (نک: استعلامی ۱۳۸۴: ۴۷۹/۱).

۲۳. (نک: استعلامی ۱۳۸۴: ۱۵۱/۴).

۲۴. دهخدا بدون اشاره به نام پرویز بخشی از این حکمت ایرانی را نقل کرده است (دهخدا ۱۳۸۸: ۸۴/۱).

گفت: لشکریانت را در رفاه بسیار قرار نده زیرا از تو بی‌نیاز می‌گردند و آنها را در تنگنا قرار مده که از تو بیزار می‌شوند، به آنها در حد میانه ببخش و از دادن (مال زیادی) به آنان خودداری کن و رفاه و آسایش مردمت را افزایش ده نه بخشش و سخاوت به آنان را.

اندرون از طعام خالی دار

احتمیها بر دواها سرورست زانکه خاریدن فزونی گرس
احتمی اصل دوا آمد یقین احتما کن قوت جان را بین

(ص، ۱۳۱، ۲۹۱۴/۱)

اشاره است بدین روایت: الْحَمِيَّةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمِعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَعَوْدٌ بَدْنَا مَا تَعَوَّدُ^{۲۵} (فروزانفر ۱۳۸۵: ۱۲۳).

كَانَ أَنْوَشِرْوَانَ يُمَسِكُ عَمَّا تَمِيلُ شَهْوَتُهُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ، وَيَقُولُ: تَرَكَنَا مَا نُحِبُّهُ لِنَسْتَعْنِيَ عَنِ الْعِلَاجِ بِمَا نَكْرَهُهُ (زمخشری ۱۹۹۲: ۴۴/۵): انوشروان از خوردن غذاهایی که دوست داشت، خودداری می‌کرد و می‌گفت: آنچه را که دوست داریم رها می‌کنیم تا از معالجه با آنچه دوست نداریم، خلاص شویم.

وای بیداری که با نادان نشست

خواب بیداریست چون با دانش است وای بیداری که با نادان نشست

(ص، ۱۸۳، ۳۹/۲)

مقتبس است از مضمون این حدیث: نَوْمُ الْعَالَمِ عِبَادَةٌ وَنَفْسُهُ تَسْبِيحٌ. - نَوْمٌ عَلَى عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى جَهْلٍ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۱۵۶).

انوشروان: فَمَا الْخِصْلَةُ الَّتِي تُلْصِقُ الْبَاطِلَ وَمَا يَلْحَقُ بِهِ الْمَسَاوِيءُ؟ قَالَ: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ وَأَهْلِ الدَّعَاوَةِ وَالْجَهَالَةِ (ابن مسکویه، بی‌تا: ۶۰): کدام خصوصیت است که به باطل می‌رسد و چیست که بدی‌ها به آن ملحق می‌شوند؟ گفت: همنشینی با انسان‌های فریب‌کار و فاسد و نادان.

كَانَ كَسْرَى إِذَا غَضِبَ عَلَى عَاقِلٍ سَجَنَهُ مَعَ جَاهِلٍ (قرطبی، بی‌تا: ۵۴۵/۱): کسری

۲۵. (نک: زمانی ۱۳۸۷: ۸۵۱/۱ و استعلامی ۱۳۸۴: ۴۸۴/۱).

زمانی که بر عاقلی خشم می‌گرفت او را با نادانی زندانی می‌کرد.
كَانَ مِنْ عَادَةِ مُلُوكِ الْفُرْسِ أَنَّهُ إِذَا غَضِبَ أَحَدُهُمْ عَلَى عَالِمٍ حَبَسَهُ مَعَ جَاهِلٍ
(عاملی ۱۹۹۸: ۹۶/۲): از عاداتهای شاهان ایران این بود که وقتی بر کسی خشم
می‌گرفتند او را با یک نادان زندانی می‌کردند.

خوی نیکو بهتر از شاهی و ملک بیکران
من ندیدم در جهان جست‌وجو هیچ اهلیت به از خوی نکو
(ص، ۲۱۴، ۸۱۲/۲)

مستفاد است از مضمون این روایت: خَيْرٌ مَا أُعْطِيَ النَّاسُ خُلُقٌ حَسَنٌ. - و نظیر آن
روایات ذیل است: انَّ النَّاسَ لَمْ يُعْطُوا شَيْئًا خَيْرًا مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ. - خَيْرٌ مَا أُعْطِيَ
الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ خُلُقٌ حَسَنٌ وَ شَرُّ مَا أُعْطِيَ الرَّجُلُ قَلْبٌ سَوْءٌ فِي صُورَةِ حَسَنَةٍ. - خَيْرٌ
النَّاسِ أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا (فروزانفر ۱۳۸۵: ۱۷۹).

بزرگمهر: طَلَبْتُ أَحْسَنَ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ النَّاسِ فَلَمْ أَرِ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ
(طرطوشی ۱۸۷۲: ۱۹۱): بهترین چیزهای مردم را خواستم، پس چیزی بهتر از خوش
اخلاقی ندیدم.

تشبیه جهان به خواب
این جهان خوابست اندر ظن مایست گر رود در خواب دستی باک نیست
(ص، ۴۱۷، ۱۷۲۶/۳)
مناسب است با مضمون این روایت: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا إِنْتَبَهُوا (فروزانفر ۱۳۸۵: ۲۸۱).
قِيلَ لِبُزْرَجْمَهْرٍ: أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشْبَهُ بِالْدُّنْيَا؟ قَالَ: أَحْلَامُ النَّائِمِ (ابن مسکویه، بی‌تا: ۳۳). به
بزرگمهر گفته شد: کدام چیزها بیشترین شباهت را به دنیا دارد؟ گفت: رؤیاهای
انسان خوابیده.

پیر هر قومی مانند نیست (ارزش پیر)
گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش
(ص، ۴۱۹، ۱۷۷۴/۳)

اشاره به حدیثی که به صورت ذیل روایت می‌شود: الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ. — الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ. — الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۲۸۴-۲۸۵).

أردشير لإبنه: وَقَرَّ الْمَشَايخَ فَهُمْ مَوَاطِنُ الْوَقَارِ وَمَعَادِنُ الْآثَارِ وَرُؤَاةُ الْأَخْبَارِ وَضَبْطَةُ الْأَسْرَارِ، وَإِنْ رَأَوْكَ فِي قَبِيحٍ مَنَعُوكَ وَإِنْ لَقُوكَ فِي جَمِيلٍ أَيْدُوكَ، وَإِيَّاكَ وَأَعْمَارَ الشُّبَّانِ فَهُمْ أَهْلُ الصَّبْوَةِ إِلَى الشَّهَوَاتِ (اماسی ۱۴۲۳: ۴۱۱): پیران را گرامی دار زیرا باعث وقار و روایت کننده اخبار (مطلع از اخبار) و حافظان اسرار هستند؛ اگر تو را در حال انجام کار زشتی ببینند، منعت می‌کنند و اگر در حال انجام کار نیکی ببینند، تأییدت می‌کنند و پرهیز از اینکه با جوانان خام، معاشرت داشته باشی؛ زیرا کودکانی هستند که به شهوات تمایل دارند.

عجز در عصیان تو را پاکی دهد

نیست قدرت هر کسی را سازوار عجز بهتر مایه پرهیزگار
فقر ازین رو فخر آمد جاودان که به تقوی ماند دست نارسان
(ص، ۴۸۰، ۳/۳۲۸۰)

مأخوذ است از گفته مولای متقیان علی - علیه السلام - مِنْ الْعِصْمَةِ تَعَدُّرُ الْمَعَاصِي. — الْفَقْرُ قَيْدُ الْمُجْرِمِينَ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۳۱۳).

قَالَ بَعْضُ حُكَمَاءِ الْفُرْسِ: الْمَالُ وَالسُّلْطَانُ مُفْسِدَانِ لِكُلِّ أَحَدٍ إِلَّا لِرَجُلٍ لَهُ عَقْلٌ كَامِلٌ (طروشی ۱۸۷۲: ۱۲۰): نقل از یک حکیم ایرانی: ثروت و قدرت، هر کسی را فاسد می‌کنند به جز کسی که عقلی کامل دارد.

تشبیه حاکمان و مردم به گوسفند و چوپان

كُلُّكُمْ رَاعٍ نَبِيٌّ چُون رَاعِي است خَلْقٌ مَانَعِدُ رَمَهُ او سَاعِي است
(ص، ۵۲۳، ۳/۴۱۴۶)

اشاره بدین روایت می‌کند: أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ

وَمَسْئُولٌ عَنْهُ أَلَا فَكَلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۳۳۲).
 كان اردشیر يقول: إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَلِكُ رَاعِيًّا لِيَفْحَصَ عَنْ دَفَائِنِ رَعِيَّتِهِ، وَمَتَى غَفَلَ
 الْمَلِكُ عَنْ تَعْرِفِهِ ذَلِكَ فَلَيْسَ لَهُ مِنْ رَسْمِ الرَّاعِي إِلَّا اسْمُهُ وَمِنَ الْمَلِكِ إِلَّا ذِكْرُهُ (بيهقي
 ۲۰۱۱: ۱۵۹/۱): به این دلیل پادشاه، چوپان نامیده شده تا از امور پنهان مردم،
 جست‌وجو کند و زمانی که پادشاه از شناخت آن، غافل باشد، از راه و رسم چوپان،
 جز اسمش و از پادشاه جز یادش، چیزی ندارد.

غنى النفس خير من غنى المال

بل زر مضروب ضرب ایزدی کاو نگردهد کاسد آمد سرمدی
 آن زری کاین زر از آن زر تاب یافت گوهر و تابندگی و آب یافت
 آن زری که دل از او گردد غنی غالب آمد بر قمر در روشنی
 (ص، ۵۳۲، ۴۳۶۲/۳)

لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۳۳۴).
 بزرگمهر، لا شَرَفَ إِلَّا شَرَفَ الْعَقْلِ، وَلَا غِنَى إِلَّا غِنَى النَّفْسِ (توحیدی ۱۹۸۸:
 ۸۰/۴). هیچ شرافتی مانند شرافت عقل نیست و هیچ بی‌نیازی‌ای مانند بی‌نیازی نفس
 نیست (نک: سبزیان‌پور و دیگران ۱۳۹۲: ۲۰۴).

نفس، بزرگترین دشمن آدمی

تو هم از بیرون بدی با دیگران و اندرون خوش گشته با نفس گران
 خود عدویت اوست قندش می‌دهی و ز برون تهمت به هر کس می‌نهی
 (ص، ۶۳۸، ۱۹۱۷/۴)

اشاره به حدیث ذیل است: أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. - و موافق مضمون
 آن از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده است: لَا عَدُوَّ أَعْدَى عَلِيٍّ مِنَ
 نَفْسِهِ. - اللهُ اللهُ فِي الْجِهَادِ لِلنَّفْسِ فَهِيَ أَعْدَى الْعَدُوِّ لَكُمْ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۴۱).

منسوب به بزرگمهر: كُنْتُ عَبْدَ الْأَحْرَارِ وَالْعَبِيدِ، فَلَمْ يَمْلِكْنِي أَحَدٌ وَلَا قَهْرَنِي مِثْلُ
 هَوَايَ (یوسی ۱۴۰۲: ۵۱۵): بنده آزادگان و بردگان بودم هیچ‌کس مالک من نشد و هیچ
 چیزی مثل هوای نفسم مرا مغلوب نکرد.

بزرگمهر: عَادَانِي الْأَعْدَاءُ فَلَمْ أَرِ عَدُوًّا أَعْدَى مِنْ نَفْسِي (عاملی ۱۹۹۸: ۵/۱): از سخنان بزرگمهر: دشمنان با من، دشمنی کردند پس دشمنی خطرناک‌تر از نفسم ندیدم.

آدمی را حکم بر ظاهر بود

قاضیانی که به ظاهر می‌تینند حکم بر اشکال ظاهر می‌کنند
چون شهادت گفت و ایمانش نمود حکم او مؤمن کنند این قوم زود
(ص، ۶۵۰، ۴/۲۱۷۵)

حکم شرعی و موافق است با مضمون خیر: نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ. و در روایت دیگر آمده است: إِنِّي لَمْ أَوْمَرْ أَنْ أُتَقَبَّ عَلَى قُلُوبِ النَّاسِ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۳۸۶).

بزرگمهر: إِنَّ مُلُوكَ الدُّنْيَا إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْأَبْدَانِ مَا مَلَكَوْا وَعَلَى مَا يَبْدُو مِنْ ظَوَاهِرِ أُمُورِهِمْ. فَأَمَّا نِيَّاتُهُمْ وَمَا يَغِيبُ عَنْهُمْ مِنْ أُمُورِهِمْ فَلَسَبِيلُ لَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَلَا يَنْبَغِي لِلْمُلُوكِ أَنْ يَأْخُذُوا الرَّعِيَّةَ إِلَّا بِمَا يَظْهَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ، وَ يَتَرَكُونَ التَّنْظِي، فَإِنَّ التَّنْظِي يَدْعُو إِلَى التُّهْمَةِ وَ التُّهْمَةُ يَدْعُو إِلَى الْبَلَايَا (ابن مسکویه، بی‌تا: ۴۷): همانا پادشاهان دنیا بر بدن‌ها و بر ظواهر امور، حکومت می‌کنند اما راهی برای حکومت بر نیت‌های آنان و اموری که از ایشان پنهان است، ندارند پس جایز نیست که مردم را جز به آنچه از آنان برای پادشاه ظاهر می‌شود، مؤاخذه کنند و شایسته است که ظن و گمان را ترک کنند؛ زیرا گمان، باعث تهمت و تهمت، بلا و مصیبت را به دنبال دارد.

عجب آرد معجبان را صد بلا

این سلاح عجب من شد ای فتی عجب آرد معجبان را صد بلا
(ص، ۷۵۵، ۵/۶۴۷)

ثَلَاثٌ مُهْلَكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَهَوَى مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۴۴۰).
قِيلَ لِبِزْرَجْمَهْرٍ: هَلْ تَعْرِفُ نِعْمَةً لَا يُحْسَدُ صَاحِبُهَا عَلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، التَّوَاضِعُ. قِيلَ: فَهَلْ تَعْرِفُ بَلَاءً لَا يُرْحَمُ صَاحِبُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْعُجْبُ (آبی ۲۰۰۴: ۲۹/۷): به بزرگمهر گفته شد: آیا نعمتی را می‌شناسی که صاحبش (به خاطر آن) مورد حسادت واقع

نشود؟ گفت: بله، تواضع. گفته شد: و آیا بلایی را می‌شناسی که به صاحبش رحم نشود؟ گفت: بله، غرور و تکبر.

الحركة بركة

گفته روبه جستن رزق حلال فرض باشد از برای امتثال

(ص، ۸۳۵، ۲۳۸۲/۵)

طَلَبُ الْحَلَالِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ. طَلَبُ الْحَلَالِ جِهَادٌ. طَلَبُ الرَّجُلِ مَعِيشَتَهُ مِنَ الْحَلَالِ صَدَقَةٌ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۴۷۶).

کُتِبَ عَلَى عَصَا سَاسَانَ، الْحَرَكَةُ بَرَكَةٌ (زمخشری ۱۹۹۲: ۳/۳۹۹). بر عصای ساسان نوشته شده بود: برکت در حرکت است.

هست عاشق، رزق هم بر رزق خوار

آن چنان که عاشقی بر رزق زار

آن یکی زاهد شنود از مصطفی

گر بخواهی ور نخواهی رزق تو

(ص، ۸۳۶، ۲۴۰۰/۵)

الرِّزْقُ يُطَلَبُ الْعَبْدَ كَمَا يُطَلَبُهُ. الرِّزْقُ يُطَلَبُ الْعَبْدَ كَمَا يُطَلَبُهُ أَجَلُهُ. الرِّزْقُ أَشَدُّ طَلَبًا لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِهِ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۴۷۸).

سُئِلَ بَزْرَجْمَهُ عَنِ الرِّزْقِ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَدْ قُسِمَ فَلَا تَعْجَلْ وَإِنْ كَانَ لَمْ يُقَسَمْ فَلَا تُتَعَبْ (آبی ۲۰۰۴: ۷/۳۰). از بزرگمهر در مورد رزق و روزی سؤال شد: گفت: اگر رزق و روزی تقسیم شده پس عجله نکن و اگر تقسیم نشده پس خودت را خسته و ملول نگردان.

فرار به موقع

چون نباشد قوتی پرهیز به در فرار لایطاق آسان بجه

(ص، ۹۴۵، ۴۹۶/۶)

الْفَرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنَ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۵۳۱).

در حکمتهای منسوب به پرویز آمده است: الْهَرَبُ فِي وَقْتِهِ ظَفَرٌ (ثعالبی ۱۸۹۷:

۵۹، فرار به موقع پیروزی است.

آنچه بر خود می‌پسندی بر کسان آن را پسند

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین

(ص ۹۹۱، ۶/۱۵۶۹)

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. - أَحَبَّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ (فروزانفر ۱۳۸۵: ۵۵۰).^{۲۶}

در عهدنامه یکی از پادشاهان ایرانی به فرزندش آمده است: وَلَا تَرْضَيْنَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ (ابن مسکویه، بی‌تا: ۶۴): جز آنچه برای خودت می‌خواهی برای مردم نخواه.

قباد نیز در وصیت‌نامه‌اش به کسری نوشته است: فَآكْرَهَ لِلرَّعِيَّةِ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ. (ابن طقطقی ۱۹۹۷: ۶۹): آنچه برای خودت نمی‌پسندی برای مردم می‌پسند.

نتیجه

عادت و روش محققان ما مقایسه‌ی مضامین ادب فارسی و عربی است به گونه‌ای که نتیجه آن وامداری و آویختگی ادب فارسی به ادب عربی است، حال آنکه مضامین حکمی ایرانی در منابع عربی آنقدر زیاد است که با پژوهشهای مفصل و گسترده می‌توان بسیاری از آنها را که در لایه‌های ستر متون و منابع عربی مدفون شده‌اند استخراج کرد و نشان داد که به لحاظ تقدم تاریخی اگر اقتباسی صورت گرفته برخلاف تصور عمومی از ادب و فرهنگ ایرانی و فارسی به ادب عربی سرایت کرده است.

بدیع‌الزمان فروزانفر با همه اشرفی که به متون ادب عربی داشت جز در یک مورد اشاره‌ای به فرهنگ و اندیشه ایرانی در مثنوی معنوی نکرده است حال آنکه بسیاری از مفاهیم حکیمانه مثنوی در منابع عربی از ایرانیان باستان نقل شده است.

منابع

— الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین، ۱۹۸۷، نشر الدر، ج ۵، تحقیق محمد ابراهیم عبدالرحمن، علی

محمد البجاوى، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

— الآبى، ابوسعده منصور بن الحسين، ٢٠٠٤، نثر الدر، ج ٧، تحقيق خالد عبدالغنى محفوظ، بيروت، دار الكتب العلمية.

— آذرباد مهرسيندان، ١٣٧٩، رهام/شه، شهين سراج، تهران، مؤسسه انتشاراتى - فرهنگى فروهر.
— الأبشيهى، شهاب الدين محمد بن أحمد بن منصور ابوالفتح، ١٩٨٦، المستطرف فى كل فن مستطرف، ج ١، تحقيق محمد قميحة، بيروت، دارالكتب العلمية.

— ابن جوزى، جمال الدين أبوالفرج عبدالرحمن، ١٤١٢، المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك، ج ٢، المحقق محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية.
— ابن الطقطقى، ١٩٩٧، الفخرى فى الآداب السلطانية والدول الإسلامية، المحقق عبدالقادر محمد مايو، بيروت، دارالقلم العربى.

— ابن طيفور، ١٩٠٨، الجزء السادس من كتاب بغداد، نسخه عكسى، به همت هنس كلر، سويس.
— ابن عبد ربّه الأندلسى، شهاب الدين، ١٩٩٩، العقد الفريد، ج ٢، تقديم الاستاذ خليل شرف الدين، بيروت، دار و مكتبة الهلال.

— ابن قتيبة الدينورى، ابومحمد عبدالله بن مسلم، ١٩٩٦، عيون الأخبار، ج ٤ و ١، قاهرة، مكتبة دارالكتب المصرية.

— ابن مسكويه، ابوعلى أحمد بن محمد، بى تا، الحكمة الخالدة، تحقيق عبدالرحمن بدوى، بيروت، دار الأندلس.

— ابن مقفع، عبدالله، ١٤٠٧، الأدب الصغير والأدب الكبير، دار بيروت، للطباعة والنشر.
— استعلامى، محمد، ١٣٨٤، مقدمه، تصحيح و تعليقات مثنوى معنوى، ج ٦ و ٤ و ١، تهران، مهارت.

— الأماسى، محمد بن قاسم بن يعقوب بن الخطيب، ١٤٢٣، روض الأختيار المنتخب من ربيع الأبرار، حلب، دار القلم العربى.

— البيهقى، إبراهيم بن محمد، ٢٠١١، المحاسن والمساوى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ج ٢-١، بيروت، المكتبة العصرية.

— التوحيدى، ابوحيان، ١٩٨٨، البصائر والذخائر، ج ٧ و ٤، تحقيق وداد القاضى، بيروت، دارصادر.
— الثعالبى، ابومنصور عبدالملك، ١٨٩٧، الإعجاز والإيجاز، شرحه اسكندر آصاف، مصر، العلمية العمومية.

— الثعالبى، ابومنصور عبدالملك، ١٩٨١، التمثيل والمحاضرة، المحقق عبد الفتاح محمد الحلو، بيروت، دارالكتب العربية.

— الثعالبى، ابومنصور عبدالملك، ١٩٨٣، يتيمة الدهر فى محاسن أهل العصر، ج ٤ و ١، شرح

- و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جاحظ، عمرو بن بحر، ۱۹۹۶، *الحيوان*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالجیل.
- جاحظ، عمرو بن بحر، ۱۳۴۴، *ثلاث رسائل*، نشر یوشع فنکل، القاهرة، المطبعة السلفية.
- جاحظ، عمرو بن بحر، بی تا، *الآمل والمأمول*، تحقیق رمضان ششن، بیروت، دارالکتب الجدید.
- الحصری، ابوالسحاق ابراهیم بن علی، ۲۰۰۱، *زهر الآداب وثمر الألباب*، ج ۳، قدم له وضبطه و شرحه و وضع فهارسه صلاح الدین الهواری، بیروت، المكتبة العصرية.
- حلبی، علی اصغر، ۱۳۸۵، *شرح مثنوی*، ج ۱-۳، تهران، زوار.
- خزائلی، محمد، ۱۳۶۳، *شرح بوستان سعدی*، تهران، جاویدان.
- دامادی، سید محمد، ۱۳۷۹، *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*، تهران، دانشگاه تهران.
- دولتشاه سمرقندی، ۱۳۳۸، *تذکرة الشعراء*، به همت محمد رمضانی، تهران، چاپخانه خاور.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۸، *امثال و حکم*، ۴ و ۱، تهران، امیرکبیر.
- الرأغب الإصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، ۱۴۲۰، *محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء*، ج ۱، بیروت، شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- زرین کوب، عبدالحسین، مهرداد نیکنام، ۱۳۸۱، «بديع الزمان فروزانفر»، *زیبا شناخت*، شماره ۷، ص ۳۵۷-۳۶۰.
- زمانی، کریم، ۱۳۸۷، *شرح جامع مثنوی*، ج ۱، تهران، اطلاعات.
- الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ۱۹۹۲، *ربیع الأبرار ونصوص الأخبار*، ج ۵ و ۳، تحقیق عبدالأمیر مهنا، بیروت، مؤسسة العلمی للمطبوعات.
- سبزیان پور، وحید، صدیقه رضایی و سمیره خسروی، ۱۳۹۲، *امثال و اشعار عربی در مثنوی معنوی*، تهران، یار دانش.
- سبزیان پور، وحید، ۱۳۸۹، «نقبی به روشنایی در جست و جوی امثال ایرانی در نظم عربی»، *مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، دوره جدید، س اول، ش ۲.
- سبزیان پور، وحید، ۱۳۹۰، «نگاهی به پندهای مکتوب بر لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی»، *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق*، ش سوم، ص ۱۴۷-۱۷۸.
- الطرطوشی، محمد بن الولید، ۱۸۷۲، *سراج الملوك*، تحقیق جعفر البیاتی، ریاض، الریس للکتب والنشر.
- العاملی الهمذانی، بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی، ۱۹۹۸، *الکشکول*، ج ۱-۲، المحقق محمد عبدالکریم النمری، بیروت، دارالکتب العلمیه.

- العسکری، ابوهلال، ۱۹۸۸، *جمهرة الأمثال*، ج ۱، حقه وعلق حواشیه ووضَع فَهَارِسُهُ محمد ابوالفضل إبراهيم، عبدالمجید قطامش، بیروت، دارالفکر.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۶۶، *قابوس نامه*، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۵، *احادیث و قصص مثنوی*، تلفیقی از دو کتاب «احادیث مثنوی» و «مآخذ قصص مثنوی»، ترجمه کامل و تنظیم مجدد، حسین داودی، تهران، امیرکبیر.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۶، شرح مثنوی شریف، مشتمل بر سه جزء دفتر اول، ج ۲-۱، تهران، علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۷، *سخن و سخنوران*، تهران، زوار.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۹۶۱، «فریدالدین عطار شاعر الحکمة والإنسانية»، *الدراسة الأدبية*، السنة الثالثة، العدد ۳.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۴۲، «بغداد از نظر شعراء ایران»، *ادبیات و زبانها*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۳۹، ص ۲۹۵-۳۰۲.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۶، *فیه ما فیه*، تهران، نگاه.
- القرطبی، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر، بی تا، بهجة المجالس وأنس المجالس وشحد الذاهن والهاجس، ج ۱، المجلد الأول و الثاني من القسم الأول، تحقیق محمد مرسى الخولى، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- الماوردی، علی بن محمد، ۱۹۸۵، *أدب الدنيا والدين*، شرح و تعلیق محمد کریم راجح، بیروت، دار إقرا.
- محقق، مهدی، ۱۳۴۰، «در جست و جوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ش ۱، ص ۳۳-۹۳.
- محقق، مهدی، ۱۳۶۳، *تحلیل اشعار ناصر خسرو*، تهران، دانشگاه تهران.
- محقق، مهدی، ۱۳۶۶، «میزان تأثیر سعدی از متنبی»، ذکر جمیل سعدی، مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتادمین سالگرد تولد سعدی، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۷ تا ۱۸۴.
- محقق، مهدی، ۱۳۶۹، *شرح سی قصیده از حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، تهران، توس.
- محقق، مهدی، ۱۳۸۸، *شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۷۹، *مثنوی معنوی*، به سعی و مطابق نسخه‌ی رینولدالین نیکلسون، تهران، نگاه.
- ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۸، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران،

دانشگاه تهران.

- النيسابورى، أبو القاسم الحسن بن محمد بن حبيب، ١٤٠٥، عقلاء المجانين، تحقيق خادم السنة المطهرة أبوهاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ياقوت، الحموى، ١٤١١، معجم الأدباء، بيروت، دار الكتب الاسلامية.
- يوسفى، غلامحسين، ١٣٦٨، تصحيح و توضيح بوستان سعدى، تهران، خوارزمى.
- يوسفى، غلامحسين، ١٣٨١، تصحيح و توضيح گلستان سعدى، تهران، خوارزمى.
- اليوسى، حسن، ١٤٠٢، المحاضرات فى اللغة والأدب، تحقيق و شرح محمد حجى وأحمد شرقاوى، بيروت، دار الغرب الاسلامى.

